

رهبری جهانی ایالات متحده آمریکا، مناقشات منطقه‌ای و نقش سازمان ملل متحد

دکتر سید مهدی فتاحی

عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد بافت، گروه علوم سیاسی

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۹/۴/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۳۸۹/۳/۱۳

چکیده

آمریکا بعد از دهه هفتاد، یعنی بعد از پایان جنگ ویتنام به دو دلیل تمایل به حضور مستقیم در مناطق مختلف دنیا نداشت: اول هزینه‌های سنگین تحمیلی به آمریکا که در صورت حضور مستقیم آمریکا باید شخصاً آن‌ها را می‌پرداخت. دوم جلوگیری از ایجاد چهره زشت از آمریکا در مناطق مختلف، برای دست یافتن به این دو هدف، آمریکا سعی کرد از طریق دوستان خود منافع خود را بدست آورد و رشته «مطالعات منطقه‌ای» نیز در دانشگاه‌های آمریکا از همان زمان ایجاد شد، اولین آزمون این سیاست در منطقه خلیج فارس و در قالب «دک‌ترین نیکسون» اجرا شد سیاستی که به سیاست «دوستون» معروف است، ستون اول آن ایران که قدرت نظامی بود و ستون دوم عربستان که ستون مالی بود، اما بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و آغاز جنگ ایران و عراق و به دنبال آن حمله عراق به کویت و مسائلی مثل «۱۱ سپتامبر» ما شاهد رویکرد دیگری در سیاست‌های ایالات متحده هستیم به عبارت دیگر آمریکا در برابر این تحولات سعی دارد از طریق متحدین خود هزینه‌ها را با آن‌ها تقسیم کرده و از طریق سازمان ملل متحد برای اقدامات خود در رابطه با تحولات منطقه‌ای مشروعیت یابد. بنابراین هدف مقاله حاضر پرداختن به چگونگی ایجاد تعامل میان تثبیت رهبری جهانی آمریکا، استفاده ابزاری از سازمان ملل متحد و ایجاد مشروعیت در عین تامین منافع ملی ایالات متحده آمریکا است.

واژگان کلیدی : سازمان ملل متحد، حقوق بشر، امنیت ملی، هژمونی، منافع ملی

بخش اول: رهبری ایالات متحده آمریکا در نظام بین‌الملل پس از جنگ سرد

ایده رهبری آمریکا را ریچارد نیکسون رئیس‌جمهور جمهوری خواه سابق آمریکا به بهترین وجه تشریح می‌کند:

«آندسته از رهبرانی که مردمشان درگیر جنگ‌اند بهتر از هر کس دیگر می‌دانند که هیچ رهبری اجازه نمی‌دهد منافع کشورش گروگان هوی و هوس یک سازمان بین‌المللی قرار گیرد. البته این بدان معنا نیست که سازمان ملل متحد را باید به کلی فراموش کرد، بلکه منظور اینست که سازمان ملل متحد بدون رهبری قوی‌ترین دولت جهان یعنی - آمریکا - نمی‌تواند عمل کند. آمریکا باید سازمان ملل متحد را با سیاست‌های خود هماهنگ سازد، نه این که سرنوشت سیاست‌های خود را به آن بسپارد. ایالات متحده آمریکا به هیچ وجه نباید نیروهای آمریکایی را تحت رهبری سازمان ملل در آورد. سپردن جان سربازان آمریکایی بدست یک مجمع بروکرات بین‌المللی منتخب سازمان ملل متحد، توسط رئیس‌جمهور، نه تنها عاقلانه نیست بلکه اقدامی است ضد اخلاقی» (امیری، ۱۳۷۳: ۳۲).

پیش شرط رهبری ثبات دلخواه نظام مورد نظر رهبری کننده است. بنابراین «حضور نظامی ایالات متحده آمریکا در ترتیبات امنیتی جهانی که این حضور را مشروع می‌سازد، برای اطمینان از دنیای بعد از جنگ سرد یک ضرورت اجتناب ناپذیر به نظر می‌رسد تا بدینوسیله از بی‌ثباتی اجتناب گردد». (Tucher, 1992: 25)

با در نظر گرفتن شرایط اساساً متفاوت نظم کنونی با نظم مشابه دوره جنگ سرد، باید اذعان کنیم که نظم و امنیت بین‌المللی دیگر نیازمند رهبری ائتلاف ضد کمونیستی نمی‌باشد، بلکه اکنون «دنیا نیازمند پلیس جهانی» است که با دشمنان ناشناخته و غیر قابل پیش‌بینی صلح و امنیت بین‌المللی مبارزه نمایند. کشوری که عادت کرده بود خود را مدافع و حامی آزادی تلقی نماید، نقشی را برای خود تصور خواهد کرد که بر اساس مفهوم پلیس جهانی استوار بوده و برای فقط این نقش تلاش خواهند نمود. (I bid : 27).

ایالات متحده آمریکا به عنوان یک ابر قدرت در بدست گرفتن نقش رهبری کننده در مناقشات منطقه‌ای پیش فرض‌های مهمی را مد نظر قرار می‌دهد. این پیش فرض‌ها منطق اقدام آمریکا را شکل می‌دهند:

- ۱- به مخاطره افتادن ثبات نظام بین‌المللی بر اثر مناقشه.
- ۲- نقش کشورهای قدرتمند در حفظ ثبات و تداوم مناقشه.

بنابراین ایالات متحده آمریکا برای حفظ منافع و موقعیت خود، بسته به شدت و دامنه مناقشات اقدام به مداخله و بدست گرفتن رهبری می‌نماید. ممکن است مناقشاتی که ثبات بین‌المللی را به خطر نمی‌اندازند و موقعیت این کشور را به چالش نمی‌کشند، اجازه تداوم یابند. «رهبری بدون سلطه» (Kay, 1977:31) و «حساس رسالت کردن، آشکارا میراث تاریخ آمریکا است» (کیسینجر، ۱۳۵۸: ۶۸). دو مفهوم و تفکری هستند که بر مسئولیت‌پذیری برای نظم جهانی و تعهد برای اداره آن تأکید می‌ورزند. بقول هنری کیسینجر و سایرونس ونس: «آمریکایی‌ها امروزه اصرار می‌ورزند که دیگر ملت‌ها سهم بیشتری از مسئولیت‌ها و بار مالی مربوطه به حفظ نظم جهانی و رفاه بین‌المللی را بپذیرند. در عین حال ما معتقدیم که این وظیفه رهبری ملی ماست که اجازه ندهد، مشکلات بین‌المللی منافع مهم آمریکائیان را به خطر اندازد.» (کیسینجر، ۱۳۶۷: ۱۳-۹).

بنابراین آمریکا به منظور دست یافتن به این راهبرد بازیگر جدیدی را وارد عرصه معادلات خود نمود بازیگری که اولاً نقش گسترده و مهمی را در معادلات بین‌المللی برعهده دارد و ثانیاً دارای نقش مشروعیت بخشی جهانی است، این بازیگر سازمان ملل متحد است، مثال‌های متعددی را می‌توان در این رابطه بیان کرد از جمله:

۱ - رهبری آمریکا و اقدامات سازمان ملل متحد در بحران کویت و بوسنی

بسیاری بر این عقیده‌اند که «یکی از ویژگی‌های جنگ خلیج فارس عبارت بود از استدلال چند جانبه گرایان در مقابل ناسیونالیست‌های اقتصادی و انزوا گرایان جدید که این عملیات از این جهت که برای اولین بار سازمان ملل متحد در راستای امنیت دسته جمعی در بحران‌های آتی توسط سازمان ملل متحد بدست داده اما در عین حال این گروه اذعان می‌کند که نباید به عملکرد سازمان ملل متحد به طور کامل اطمینان و اعتماد داشت زیرا معلوم نیست که در آینده این سازمان یا سایر سازمان‌های منطقه‌ای در جهت منافع و نیازهای ایالات متحده آمریکا و متحدان آن کشور گام بردارد.» (Slocomb, 1991-92: 46).

جنگ خلیج فارس نکات بسیاری در زمینه استفاده سازمان ملل متحد از مجازات نظامی

را مطرح ساخت:

اول این که این جنگ نشان داد که کارایی سازمان ملل متحد به عملکرد و همکاری اعضای شورای امنیت متکی و وابسته است. اتفاق نظر میان پنج عضو دائم شورا صدور ۱۲ قطعنامه را بین ۲ اوت تا ۲۹ نوامبر ۱۹۹۰ امکان‌پذیر ساخت که در آن‌ها بر خروج عراق از کویت تأکید می‌شد.

دوم این که پاسخ سازمان ملل متحد تنها به خاطر رهبری ایالات متحده بود که نقش فعال و درجه اول را در بحران بازی کرد. (Chi, 1992: 30-31)

تهاجم عراق به کویت در دوره‌ای از تحولات نظام بین‌المللی اتفاق افتاد که در آن عناصر زیر از متغیرهای اساسی نظام تلقی می‌شدند:

۱- اهمیت یافتن چند جانبه‌گرایی در مداخلات و روندهای جاسوسی بین‌المللی.
 ۲- اشتراک منافع و هماهنگی اقدامات میان قدرت‌های بزرگ در صحنه سیاست جهانی.
 (لاوال، ۱۳۶۸: ۶۴۹).

۳- اهمیت یافتن مکانیسم‌های حل اختلاف، به ویژه بکارگیری ابزارها و توانائی‌های سازمان ملل متحد و شورای امنیت.

۴- هماهنگی با سابقه و بی‌نظیر اعضای دائم شورای امنیت به عنوان مجریان اصلی اجرای طرح امنیت دسته جمعی منشور.

۵- فعال شدن سیاست خارجی آمریکا بر اساس الگوهای اساسی چون نظم نوین جهانی، امنیت بین‌المللی و رهبری نظام. (Newsom, 1980:59).

دستگاه سیاستگذاری ایالات متحده آمریکا معیاری مشخص برای اتخاذ تصمیم دارد، یعنی «سازمان ملل در راستای منافع ملی» (Finkelstien, 1969:70) که اساس تصمیم‌گیری برای مشارکت یا عدم مشارکت در عملیات حفظ صلح می‌باشد. بحران کویت و جنگ ائتلاف ضد عراق در شرایطی به وقوع پیوست که ایالات متحده آمریکا در بستر تحولات جاری بین‌المللی به دنبال احیاء و برقراری نظم دلخواه خود بود. یعنی «دنیایی که ایالات متحده آمریکا و متحدین دنباله رو آن کشور آنرا رهبری می‌کنند.»

اما بحران بوسنی (جنگ بالکان) گر چه نظم بین‌المللی مطلوب ایالات متحده آمریکا را مورد تهدید قرار داد، و تقریباً با شدت قابل توجهی با منافع هم‌پیمانان نزدیک آن کشور در اروپا رو در رو گردیده است، با این حال خطری یا تهدیدی مستقیم، جدی و فوری را متوجه منافع حیاتی این کشور ننمود. امری که در صورت وقوع می‌توانست مداخله اساسی، گسترده و فوری ایالات متحده آمریکا را بدون به کار گیری مکانیزم‌های سازمان ملل متحد و سازمان‌های منطقه‌ای به دنبال داشته باشد. مشخصات اساسی بحران بوسنی را می‌توان عبارت دانست از:

۱- وجود انگیزه‌های قومی، نژادی و مذهبی (Chi, 1992: 39).

۲- درگیر نبودن منافع حیاتی یک ابر قدرت.

۳- مناقشه‌ای داخلی با ابعاد بین‌المللی.

۴- اسلام عنصری قابل توجه در بحران. (مجتهدزاده، ۱۳۷۴: ۵).

۵- نقش روسیه به عنوان قدرت هم نژاد و هم مذهب و غیره ...

این مجموعه عوامل سبب شد که هدف مداخله سازمان ملل متحد در بوسنی اختتام سریع و زود هنگام بحران نباشد، بلکه تنها جلو شدت منازعه بین کشورهای درگیر گرفته شود. (Stedman, 1993: 15).

این زمینه‌ها منجر به اجازه محدود شورای امنیت برای مداخله یا استفاده از نیروی نظامی بر علیه کشورهای درگیر بحران شد و «شورا از صدور مجوز جهت انجام یک عملیات نظامی با استفاده از نیروهای زمینی بر علیه هر یک از طرف‌های درگیر خود داری ورزید.» (Gaines, 1993: 672).

استراتژی ایالات متحده آمریکا در برخورد با بحران بوسنی مؤلفه‌های زیر را در بر داشت:

۱- تلقی رهبران آمریکا مبنی بر فقدان یا نبود تهدید نسبت به منافع حیاتی آن کشور. (پری، ۱۹۹۴).

۲- اجازه فعال شدن مکانیسم‌های بدیل مداخله در بحران یا استراتژی اروپایی کردن حل بحران. ۳- حمایت از وضع موجود.

۴- عدم مداخله نظامی و اجتناب از متعهد ساختن نیروهای آمریکایی در بحران و حمایت از تلاش‌های دیپلماتیک (Inove, 1993:271).

با نگرشی مجدد به نقش رهبری کننده آمریکا در دو بحران کویت و بوسنی، می‌توان به این نکته پی برد که در بحران کویت نقش رهبری کننده آمریکا با مداخله نظامی، اقدام علیه عراق و مداخله مستقیم همراه بوده است و در بحران بوسنی نقش رهبری کننده آمریکا جنبه حمایت و اقدام دیپلماتیک و اجتناب از مداخله مستقیم نظامی به خود می‌گیرد.

بخش مهم دیگری از راهبرد جدید ایالات متحده، تامین منافع ملی این کشور است بدیهی است یکی از مهم‌ترین اهداف این کشور در گسترش و تثبیت نقش رهبری جهانی، تامین منافع ملی است:

۲- منافع ملی ایالات متحده آمریکا و مداخله جمعی در نظم نوین

بخش مهم و بزرگی از منافع ملی آمریکا را منافع اقتصادی این کشور در سرتاسر جهان تشکیل می‌دهد. بدیهی است تدوین استراتژی موثری که بتواند منافع اقتصادی ایالات متحده را چه در

حال حاضر و چه در آینده تضمین و تأمین نماید یکی از مهم‌ترین مسائل سیاستمداران این کشور است که در این قسمت به برخی از این مسائل اشاره می‌شود.

منافع اقتصادی ایالات متحده آمریکا و مداخله جمعی

بی شک در هر مداخله‌ای محاسبات اقتصادی وارد می‌شوند و مداخله جمعی یایک جانبه را توجیه، شروع و امکانپذیر می‌سازند. تاریخچه و سابقه مداخلات آمریکا در مناقشات بین‌المللی مؤید این مهم است. بعد از جنگ جهانی دوم و با شروع جنگ سرد بین دو قطب عوامل چندی باعث بازنگری در استراتژی مداخله جویانه آمریکا شدند:

- ۱- از بین رفتن انحصار هسته‌ای آمریکا.
- ۲- کاهش سهم نسبی و روز افزون آن کشور در اقتصاد جهانی.
- ۳- سنگینی بار هزینه‌های مالی در سطح بین‌المللی.
- ۴- تهدید بلوک کمونیستی و ...

آقای بوش رئیس جمهوری اسبق آمریکا از برنامه کار خود به عنوان «زمینه‌سازی برای قرن آمریکایی آینده» یاد می‌کند. قرنی که در آن سلطه ایالات متحده آمریکا بر ذخایر نفت در دهه ۱۹۹۰ و بعد از آن، این کشور را قادر خواهد ساخت که اقتصاد جهان و هم چنین، به طور مستقیم یا غیر مستقیم، اقتصاد دو رقیب نیرومند آن کشور یعنی ژاپن و آلمان را کنترل کند. از این دیدگاه نفت وسیله جدیدی برای تحقق خواست ایالات متحده آمریکا در مورد رهبری جهانی می‌باشد و ... (امیراحمدی، ۱۳۷۱: ۱۷). دیوید نیوسام، معاون سیاسی پیشین وزارت امور خارجه آمریکا درباره‌ی اهمیت اقتصادی و استراتژیک خلیج فارس گفته است: «اگر جهان دایره‌ای باشد که بخواهیم مرکز آن را بیابیم به خوبی می‌توان توجیه کرد که این مرکز خلیج فارس است. برای ثبات و امنیت اقتصادی جهان امروز جایی به اهمیت خاورمیانه وجود ندارد.» (Newsom, 1980: 59) به اعتقاد برخی «ایالات متحده آمریکا در جنگ خلیج فارس، در وهله اول با رقیبان اقتصادی خود یعنی ژاپن، اروپا و تا حدی اتحاد جماهیر شوروی سابق تصفیه حساب کرد و در مراحل بعد، خواست‌های خود نظیر فیصله نزاع اعراب، اسرائیل بر اساس یک سناریوی آمریکایی، مقابله با بنیاد گرایی اسلامی و حمایت از حکومت‌های دست‌نشانده را بر کرسی نشانده.» (نقیب زاده، ۱۳۷۲: ۲۷۵).

پیرامون نقش آمریکا در امور بین‌المللی و ابعاد مداخله آمیز سیاست خارجی آن کشور دیدگاهی دیگر که مکمل نظر گاه قبلی است ارائه شده است. «دیدگاه دوم رقابت اقتصادی را

جایگزین تهدیدات نظامی کرده و آن را اصلی‌ترین چالش بین‌المللی آمریکا می‌داند و پیشنهاد می‌کند که ایالات متحده آمریکا باید رهبری ائتلاف چند جانبه بین‌المللی را در جاهایی به عهده بگیرد و انرژی و قدرت خویش را بکار گیرد که منافع اقتصادی و هدف‌های مربوط به آنرا برای آمریکا در پی داشته باشد. این دیدگاه دشمنی اتحاد جماهیر شوروی سابق را با رقابت اقتصادی با ژاپن و سایر رقبای اقتصادی جایگزین می‌کند (Slocom, 1992:44).

بنابراین از آنجایی که ایفای نقش رهبری کننده آمریکا در نظام بین‌الملل نیازمند دسترسی به منابع و بازارها، باز بودن مرزهای اقتصادی به روی بازار آمریکا و یکپارچگی جهانی رقابت و بازار در عرصه اقتصاد جهانی است. همه این‌ها مشروط به حفظ اقتدار اقتصادی آمریکا به عنوان بزرگ‌ترین تولید کننده، مصرف کننده و نظارت کننده است. هر جا یکپارچگی اقتدار اقتصادی آمریکا به وسیله بحران‌ها و مناقشات منطقه‌ای در معرض تهدید قرار گرفته و یا آسیب ببیند مداخله‌ای صورت خواهد گرفت و این مداخله به دلایل بسیار جنبه چند جانبه خواهد داشت: این واقعیت‌های جهان سیاست و سیاست جهانی و مقتضیات اقتصاد جهانی است که شرایط مداخله فردی یا چند جانبه را فراهم می‌نمایند. اما در هر حال مداخله‌ای انجام خواهد شد که حداقل اهداف زیر را پی‌گیری نماید:

۱- اعاده وضعیت

۲- کنترل مناقشه و در صورت نیاز اقدام برای اختتام آن و جلوگیری از به خطر افتادن ثبات موجود یا اعاده ثبات پیشین

بخش دیگری از منافع ملی ایالات متحده را منافع سیاسی تشکیل می‌دهد که قطعاً در راهبرد جدید ایالات متحده جایگزین خاص خود را دارد در این بخش مختصراً به این مطالب پرداخته شده است:

منافع سیاسی ایالات متحده آمریکا و مداخله جمعی

منافع سیاسی طیفی گسترده از منافع اقتصادی تا نظامی استراتژیک و فرهنگی - اجتماعی را می‌تواند شامل شود. با این حال می‌توان تمیز نسبی بین منافع سیاسی و سایر منافع در چارچوب منافع ملی متصور شد و بر این اساس مداخله جمعی و میزان تاثیر گذاری آن بر میل به مداخله جمعی (در چارچوب سازمان ملل متحد یا سایر اتحادیه‌های نظامی و غیرنظامی) را بسنجید. برخی بر این باورند که «مداخله برای آمریکاهزینه‌هایی دارد که مانعی بسیار بزرگ

در برابر تعریف منافع به صورت خیلی محدود یا پیش شرط‌هایی برای استفاده و بکارگیری نیروها در سطحی وسیع ایجاد می‌نماید. عدم تمایل به استفاده از زور در خارج معادل پذیرش سیاست انزواگرایی خواهد بود، که این امر تکثیر تسلیحات و خشونت‌های آنسوی مرزها را افزایش می‌دهد، چه به وسیله کشوهایی که روی آمریکا حساب باز کرده‌اند و چه آن‌ها که با آن کشور به مخالفت می‌پردازند ... (Hass, 1994: 22).

چنانچه مداخله جمعی را در قالب ساز و کارهای سازمان ملل متحد جستجو کنیم شاهد تحول نگرش‌های سیاست خارجی آمریکا به آن خواهیم شد. با این وجود حتی «برخی از متحدین آمریکا که زمانی از عدم موفقیت ایالات متحده آمریکا در استفاده از سازمان ملل متحد به شکوه پرداخته بودند، اکنون اذعان دارند که این کشور بیش از اندازه از سازمان ملل متحد به عنوان ابزار سیاست خارجی خود بهره برداری می‌کند. به عبارت دیگر اگر کشورهای متوسط و کوچک سعی دارند از طریق دستگاه سازمان ملل متحد قدرت ایالات متحده آمریکا را محدود سازند، بنابراین مشکلات فراوانی در پیش رو خواهد بود. سازمان ملل نمی‌تواند بدون قدرت و رهبری تعیین کننده ایالات متحده آمریکا به موفقیت دست یابد (Luck, 1992: 43-56).

در هر مداخله جمعی اهداف زیر از سوی بازیگران یا مداخله کنندگان دنبال می‌شود:

(Finkelstien, 1998: 18-20)

۱- کسب مشروعیت

۲- کسب اقتدار

۳- مشارکت در تخصیص ارزش‌های جهانی

۴- استفاده از سازمان‌های بین‌المللی برای بیان مواضع و پی بردن به افکار عمومی جهانی

۵- استفاده از ابزارهای سازمان ملل متحد برای حل اختلاف

اهداف فوق در مداخلات جمعی ایالات متحده آمریکا نیز مصداق پیدا می‌کنند. تنها وقتی ضرورت مداخله توجیه شد، به دنبال کسب مشروعیت، اقتدار و توانایی دلایل تکمیل کننده مداخله جمعی خواهند بود. این مهم در قطعنامه‌های سازمان ملل متحد و اقدام بر اساس حقوق بین‌المللی کاملاً هویداست. بنابراین ملاحظات سیاسی که متأثر از متغیرهایی چون منافع اقتصادی و نظامی استراتژیک است به نوبه خود با متأثر ساختن این متغیرها، خود به عنوان متغیری تأثیرگذار بر روند تصمیم‌گیری برای مداخله یا رسیدن به ذهنیت مداخله است.

آخرین بخش از مجموعه منافع ملی آمریکا که در این مقاله به آن پرداخته شده است منافع نظامی است که قطعاً می‌تواند نقش بسیار مهم و محوری در بسیاری از سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌سازی‌های این کشور داشته باشد.

منافع نظامی - استراتژیک آمریکا و مداخله جمعی

در هر برهه زمانی تعریف امنیت ملی ایالات متحده آمریکا و منابع تهدید آن متفاوت خواهد بود. وجه مشترک همه این تعاریف مفهوم به خطر افتادن امنیت ملی آمریکا است. «تهدیدات جهانی برای ایالات متحده آمریکا، برداشته‌های اشتباهی از امنیت آن کشور بدست می‌دهد. بر بی‌ثباتی‌ها و ناآرامی‌های منطقه‌ای با انگیزه‌های دشمنی قومی و نفرت قبیله‌ای ... هشدار دهنده و مخاطره آمیزاند. مطمئناً ایالات متحده آمریکا نمی‌تواند در همه این بحران‌ها وارد شده و از نیروی نظامی استفاده کند. به ویژه مدیریت بحران‌های چند جانبه و امنیت دسته جمعی باید اساس دفاع از منافع امنیت ملی ایالات متحده آمریکا قرار گیرد. از جمله مشارکت فعال از طریق ناتو. بهر حال تهدیدها نسبت به ایالات متحده آمریکا متفاوت بود؛ و در نتیجه پاسخ‌های متفاوتی را می‌طلبد ...» (Luck, 1992: 43-56)

شاید بتوان گفت یکی از انگیزه‌های قوی آمریکا برای مداخله در بحران کویت و حمله به عراق از بین بردن تهدید یا منبع تهدید احتمالی بود که ناشی از توان دستیابی عراق به سلاح‌های اتمی و کشتار جمعی بود. اما در بسیاری از مناقشات و بحران‌ها با مداخله نظامی مخالفت شده است شاید به این دلیل ساده که برداشتی از تهدید مناقشه نسبت به منابع نظامی - استراتژیک آمریکا مشاهده نشده است. شواهد این ادعا مناقشات بسیاری هستند که منجر به مداخله آمریکا نشده‌اند. با این حال مثلاً در مناقشه بوسنی بهانه «عدم وجود ارتباطی روشن بین اهداف، نتایج و هزینه‌های مالی و انسانی مداخله با منافع ملی آمریکا، رهبران این کشور و افکار عمومی آنرا به مخالفت با مداخله نظامی واداشته است.» (Warrington, 1995: 31).

منافع ملی ایالات متحده آمریکا و اقدامات جمعی سازمان ملل متحد در بحران کویت و بوسنی

در بحران خلیج فارس سازمان ملل متحد حمایت سیاسی وسیعی از ائتلاف رهبری شده آمریکا به عمل آورد. چیزی که از اهمیت بسیاری برای کنگره و مردم آمریکا و بسیاری دیگر از شرکت کنندگان در ائتلاف برخوردار بود. اما در سراسر بحران خلیج فارس، نقش سازمان ملل متحد نقشی سیاسی بود و نه نظامی و ... (Hass, 1994:32) آقای بوش خطاب به آمریکا ثیان در خصوص جنگ علیه عراق گفت: «... موفقیت ما در خلیج فارس نه فقط به نظم نوین جهانی مطلوب بلکه به رسالت ما در کشور خودمان نیز شکل خواهد داد ...»

در جنگ خلیج فارس ایالات متحده آمریکا به نحو فزاینده‌ای نگران تغییر موازنه قدرت در خاورمیانه بود. عراق کمی بیش از اندازه امنیت دوستان آمریکا در منطقه، خصوصاً اسرائیل را تهدید می‌کرد. علاوه بر این نگرانی‌های جدید یا مزمن دیگری وجود داشت: نفت، سرمایه‌های نفتی و آینده اتحادیه عرب ... رئیس‌جمهور آمریکا برای پاسخ سریع و قاطع خود به عراق چهار دلیل ذکر کرد:

۱- از بین بردن تجاوز

۲- امنیت عربستان و شیخ نشین‌های خلیج فارس

۳- برقراری حکومت ایده آل در کویت و ایمنی (آمریکایی‌های) مقیم منطقه

او بعداً عامل نفت، راه و روش زندگی آمریکایی، خطر صدام حسین برای اسرائیل و صلح جهانی و سرانجام ایجاد نظم نوین جهانی را به دلایل فوق افزود. (امیراحمدی، ۱۳۷۱: ۱۴).

مناقشه بوسنی - هرزگوین نمونه بارز علاقه آمریکا به حمایت از مکانیسم‌های مداخله جمعی منطقه‌ای (اروپایی) و سازمان ملل متحد به حساب می‌آید. شاید تنها به این دلیل که مداخله نظامی در مخاصمات قومی دیرینه بالکان تنها اثرات موقتی بر جای می‌گذارد و به محض خروج یا کاهش تعهدات نیروهای خارجی مخاصمات از سر گرفته خواهد شد. بعلاوه یک مداخله گسترده بین‌المللی در بوسنی و هرزگوین و به طور کلی منطقه بالکان به نیروهای کشورهای فرصت طلب بین‌المللی اجازه مداخله و عمل خواهد داد. (Barkey, 1993:54)

استراتژی عدم مداخله نظامی و استفاده از مداخله جمعی در بحران بوسنی هم چنین ناشی از یکسری مسایل دیگری است که تبعات آن جهت‌گیری سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا را در این بحران و بحران‌های مشابه شکل می‌دهد. یکی از مسایل، احتمال شکست در مداخله نظامی است. شکست در مداخله نظامی یادآور جنگ ویتنام و تبعات آن است. روی آوری ایالات متحده به قطعنامه‌های شورای امنیت، بدون اعلام رسمی تجاوز و عدم تمایل به متعهد ساختن توانمندی‌های ایالات متحده آمریکا در عملیات، نشان از سیاست ایالات متحده آمریکا در دادن نقش اساسی به سازمان ملل برای مدیریت و حل بحران می‌دهد. حمایت ایالات متحده از تلاش‌های سازمان ملل متحد گر چه گسترده بوده است اما هیچ‌گاه قصد بکارگیری زور و نیروی قهریه بجز اعمال تحریم‌ها و مجازات‌های اقتصادی را نداشته است. (Grow, 1992:199).

برای ایالات متحده آمریکا آنچه مهم و در راستای منافع ملی این کشور بود عبارتند از :

- ۱- جلوگیری از بازگشت اتحاد جماهیر شوروی
- ۲- ترس نابودی و از دست دادن سرمایه گذاری
- ۳- الگویابی کشورهای همجوار در روند واگرایی مناقشه آمیز و تهدید ثبات موجود
- ۴- ترس از اوج گیری اختلافات ارضی و به مبارزه طلبیده شدن نظام بین‌المللی

نتیجه‌گیری

در مقام نتیجه‌گیری می‌توان گفت دوره پس از پایان جنگ سرد ایالات متحده آمریکا بزرگ‌ترین و مؤثرترین بازیگر دولتی نظام جهانی است و دوم این که سازمان ملل متحد هم بزرگ‌ترین و مؤثرترین بازیگر غیر دولتی می‌باشد. که این دو همچون صحنه‌ای از تعامل نیروها، شاخص‌های اصلی بین‌المللی را تشکیل می‌دهند. در نتیجه، کارکرد اولیه و اساسی سازمان ملل متحد مدیریت و حل بحران‌ها و مناقشات بین‌المللی و منطقه‌ای (و امروزه حتی داخلی) در چارچوب نظام امنیت دسته جمعی که این کارکرد در دوره جدید در نتیجه تحولات به وجود آمده بسیار فعال‌تر از دوره جنگ سرد اجرا و دنبال می‌شود. دیگر این که نقش و توان سازمان ملل متحد شدت متأثر از خواست و اراده قدرت‌های بزرگ (یا بازیگران اصلی این سازمان و نظام) می‌باشد. که مهم‌ترین و مؤثرترین این بازیگران ایالات متحده آمریکا است. این کشور نیز در مداخلات خود به چند جانبه گرایی از مجرای سازمان ملل متحد (مداخله جمعی) توجه داشته و در بسیاری از موارد به این مکانیزم روی آورده است.

بر اساس داده‌های این پژوهش حداقل دو شرط و یا زمینه باید وجود داشته باشد تا مداخله توسط آمریکا در مناقشات منطقه‌ای متحمل شده و یا احتمال وقوع آن افزایش یابد.

- ۱- تلقی رهبران آمریکا از میزان تهدید یا نفع نسبت به منابع ملی حیاتی آن کشور.
- ۲- امکان کسب مشروعیت برای مداخله (در سطح داخلی و بین‌المللی) و اختصاص هزینه‌های مالی و انسانی. بنابراین هر روی آوری و توسل ایالات متحده آمریکا به مداخله جمعی ناشی از حضور و دست یابی به مشروعیت مداخله و اقدام جمعی و کاهش یا فقدان بار هزینه مالی و انسانی است. بنابراین می‌توان گفت، تلقی رهبران آمریکا از حمله عراق به کویت یک خطر و تهدید بسیار جدی نسبت به منافع ملی آمریکا بوده است و دوم این که سازمان ملل متحد به شکل بی سابقه‌ای مداخله جمعی را مشروع ساخته و مشارکت گسترده در ائتلاف ضد عراق هزینه‌های مالی و انسانی مداخله را به اندازه بسیار زیادی کاهش داده است. که به

این ترتیب مداخله یا اقدام جمعی آمریکا باروی آوری به مکانیسم‌های مشروعیت بخشی سازمان ملل متحد را به شکل حمله نظامی امکان‌پذیر و عملی ساخت. در خصوص بحران بوسنی و هرزگوین نیز می‌توان گفت: اولاً رهبران آمریکا از بحران تلقی یک تهدید اساسی نسبت به منافع ملی آمریکا را نداشته‌اند و دوم این که مداخله و اقدام جمعی (نظامی مستقیم) صورت نگرفته است. بطوریکه به منظور ارایه نتیجه‌ای از اقدام آمریکا در بحران کویت و بوسنی، شمای‌های زیر که به صورت مقایسه‌ای، عوامل و ویژگی‌های برجسته مداخله در دو بحران را بر می‌شمارد را می‌توان خلاصه کرد.

منابع

- امیری، مجتبی. ریچارد نیکسون و رویای رهبری آمریکا در جهان. تهران، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۸۰-۷۹، ۱۳۷۳.
- امیر احمدی، هوشنگ. نظم نوین جهانی، جنگ خلیج فارس و تلاش ایالات متحده آمریکا برای رهبری جهان، ترجمه: سیروس سعیدی، تهران، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۵۶-۵۵، ۱۳۷۱.
- پری، ویلیام. سخنرانی در جلسه شورای سیاست خاورمیانه و آمریکا به ریاست جورج مک گاورن و تحت عنوان سیاست آمریکا در خلیج فارس، ۱۹۹۲.
- کیسینجر، هنری. سیاست خارجی آمریکا: سه گفتار، ترجمه: حسن محمدی نژاد، تهران: دانشکده حقوق و علوم سیاسی، ۱۳۵۸.
- کیسینجر، هنری، سایرونس ونس. سیاست خارجی آمریکا بر شالوده اهداف دو حزب جمهوری خواه و دموکرات، تهران، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۴، ۱۳۶۷.
- لاوال، ادوارد. امنیت جمعی و ابر قدرت‌ها: جهات اهمیت امر برای دولت‌های خلیج فارس، ترجمه: بهرام مستقیمی، تهران، مجله سیاست خارجی، شماره ۴، ۱۳۶۸.
- مجتهدزاده، پیروز. جهان سیاسی در سالی که گذشت، تهران، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۹۲-۹۱، ۱۳۷۴.
- نقیب زاده، احمد. جامعه اروپا و مسایل خاورمیانه، فصلنامه خاورمیانه، مرکز پژوهش‌های علمی و مطالعات استراتژیک خاورمیانه، شماره ۲، ۱۳۷۲.
- سخنرانی در بلگراد، ۲۳، ۲۲ ژوئن، ۱۹۹۱.
- Barkey, Brett D. "Bosnia: A question of International", strategic Review, 1993.
- Chi, chan Hang, "The united Nations: from peace keeping to peace making " Adelphi papers , 1992.
- Finkelstein, Lawrence S ." The united states and International organization the changing setting". Cambridge and London : the M.I.T. .press ,1969.

- Finkelstein, Lawrence S. "Politics in the united Nations system" Durham and London: Duke university press, 1988.
- Gaines, Richard lee "Use of force in U.N peace making" , International law and politics, 1993.
- James, Grow, "The use of coercion in the Yugoslav crisis ", the world today ,1992.
- Hass, Richard N. "Military forces: A users Guide". Foreign policy, 1944.
- Inove, Yoshiko. "United Nations, peace keeping Role in the post-cold war Era: The conflict in Bosnia Herzegovina". Loyola of losangeles in international and comparative law Journal, 1993.
- Kay, David A. "The changing united Nations, options for the united states", New York: the Academy of Political science, 1977.
- Luch, Edward C and Toby trister Gatie. "Whose collective security". Washington, 1992.
- Newsom, David." United States policy tow and the Gulf". In the united States, Arabia and the Gulf, R.G. Wolf. (Ed) Washington D.C,1980.
- Slocomb, Walter B, "The Role of the united states in international security after the gulf war ." Adelphi papers 1992.
- Stedman ,Stephen John " The New interventionists" , foreign affairs,1993.
- Tucker, Robert W and David C, Hendrickson." The Imperial temptation , The New world order and America's purposes" , New York: the council on foreign Relations, 1992.
- Warrington , Robert D. "The helmets may be blue, but the bloods still red : The dilemma of U.S participation in un peace operations", comparative strategy , 1995.